

آیا صمد زنده است؟

O نیلوفر مهدیان

گریبان صمدبهرنگی، نویسنده کودک و نوجوان خوش نام را بگیریم و از این میدان بیرون بکشیم و متواضعانه عرض کنیم: لطفاً شما هم چنان به مرافعه خود ادامه دهید و فقط بگذارید کودکان و نوجوانان و جامعه نویسندگان و منتقدان ادبیات کودک و نوجوان هم به کار علمی و ادبی خود بپردازند و به دور از هیاهو و جنجال‌های شما، صمد بهرنگی، نویسنده کودک و نوجوان را به نقد و بررسی علمی و ادبی بکشند.^۱

حس کردم کشاکش فرو نکشیده است و هنوز ادامه دارد؛ از طرف همان کسانی که خیلی از من بزرگ‌ترند و... این شد که رفتم بدانم طرف‌های دیگر این کشاکش کیستند و ماجرا چه بوده و با تجربه‌ای که اکنون که بزرگ‌تر شده‌ام، درباره ادبیات و ادبیات کودکان کسب کرده‌ام، به سهم خودم موضوع را بررسی کنم.

اولین مطلب کتاب ماه، میزگردی به نام «لطفاً صمد بهرنگی را به ادبیات کودکان پس بدهید»، به خصوص برای من چالش‌انگیزتر بود. هرچند این مطلب، به شکل گفت‌وگوست (که انتخاب این فرم برای طرح آن گونه مباحث، خود بسیار قابل توجه و بررسی است)، مسیری کاملاً هدفمند و روشمند دارد و شرکت‌کنندگان، خلاف آن چه از گفت‌وگو انتظار داریم، در تأیید یکدیگر سخن می‌گویند. هدف اصلی این میزگرد، شست و شوی صمد از یک چهره و خلق چهره‌ای دیگر برای اوست؛ شست و شوی صمد از انگ‌های سیاسی، افراطی‌گری‌های ایدئولوژیک، چریک بودن و داشتن نگاه دوقطبی به جهان و به جای آن، خلق صمدی انسان‌گرا، جست‌وجوگر حقیقت، متفکر و چند بعدی. گفت‌وگو، همراه با گذشت سنین عمر صمد، دنبال می‌شود و به نوعی فضای زندگی صمد و خود او در این فضا، ارتباط او با دوران خویش و تأثیرپذیری وی از ایدئولوژی زمانه، به گونه‌ای بازسازی می‌شود که نتیجه مطلوب به دست آید. مطالب مختلفی که ارائه می‌شود و حتی سیر گفت‌وگوها قابل بررسی است، اما روی هم رفته، در سال‌های اول جوانی، صمد انسانی ذاتاً جست‌وجوگر و بی‌پیشینه سیاسی معرفی می‌شود:

بچه که بودم، کتابی را خیلی عزیز می‌داشتم؛ بیشتر از هر کتاب دیگری و آن قدر آن را خوانده بودم که شیرازه‌اش در رفته بود. هر چند من آدم مرتبی بودم و از کتاب‌هایم خوب مراقبت می‌کردم. کم کتاب نمی‌خواندم، اما خواندن دوباره آن کتاب را به هر کتاب دیگری که برایم می‌خریدند، ترجیح می‌دادم. جلدش بنفش بود و روی آن، عکس مردی سیلو در دایره‌ای سفید نقش بسته بود. زیر آن نوشته شده بود «صمد بهرنگی». کتاب‌های دیگری هم داشتم که روی جلدش همین اسم نوشته شده بود؛ مثل کتاب سفید نسبتاً قطوری که «قصه‌های بهرنگ» نام داشت، اما آن‌ها را یک بار بیشتر نخوانده بودم. باری، کتاب عزیزم این بود: «افسانه‌های آذربایجان». شماره ۷۲ کتاب ماه، ویژه‌نامه‌ای داشت درباره صمد بهرنگی. من نمی‌دانستم صمد بهرنگی که بود، چگونه مرد و چه ماجراهایی داشت و اتفاقاً این‌ها زیاد برایم جالب نبود. اما با خواندن مطالب آن ویژه‌نامه، شوکه شدم. حس کردم کسانی او را گرفته‌اند و از هر طرف می‌کشند؛ کسانی که خیلی بزرگ‌تر از من هستند و زیر پاهای‌شان ستون‌هایی است و صمد، جایی در آسمان‌ها بود یا اصلاً نبود. تنها حرکت دست‌ها و زبان‌ها بود که دیده می‌شد. قاعدتاً این حس نباید به من دست می‌داد؛ زیرا گردانندگان مجله، در ابتدا ویژه‌نامه، نوشته بودند:

«از همان روزهایی که نخستین داستان‌های بهرنگی چاپ و توزیع شد، نام او همواره با صفت نویسنده کودک و نوجوان همراه شده و تقریباً هیچ‌کس تاکنون، این صفت را انکار نکرده است. این واقعیت، این پرسش را پیش می‌کشد که سهم کودکان و نوجوانان - مخاطبان اصلی صمد بهرنگی - از این همه مرافعه و جنجال و مخالف‌خوانی و جانبداری چه بوده است؟ کودکان و نوجوانانی که نه درکی از جنگ‌های سیاسی دارند و نه فهمی از گرایش‌های مکتبی. به خصوص درباره نویسنده‌ای چون صمد بهرنگی که تاکنون هیچ کدام از این مرافعه‌ها به ثمر نرسیده و راه به جایی نبرده است. پس بی‌راه نیست اگر در میان صدای چکاچک شمشیرهای جنگاوران این میدان‌ها،

«خانواده صمد وارد مسائل سیاسی - اجتماعی نمی‌شد.»^۲

«صمد در روستا، یک انسان معمولی است.»^۳
«من فکر می‌کنم گم شده ما درباره صمد، احترامی است که صمد برای انسان قائل است و تعریفی است که از انسان می‌دهد. صمد بهرنگی قبل از این که برای خودش ایدئولوژی انتخاب کند، در این دوره، به گونه‌ای در جست‌وجوی تعریف انسان است؛ انسان ایده‌آل.»^۴

«عملکرد گروه‌های چپ از زمان پیدایش تا سال ۱۳۵۷، نشان داده که این‌ها از هیچ شلوغی‌ای بی‌تفاوت رد نشده‌اند. این‌ها همه درصدد بودند که از هر شرایطی استفاده خودشان را ببرند. خب، در این صورت باید صمد بهرنگی وسط می‌آمد. می‌بینید که صمد بهرنگی، هیچ رد و نشانی در این حوادث ندارد. کارش را می‌کند و حتی در این باره اظهارنظر هم نمی‌کند. در نوشته‌هایی که از صمد وجود دارد، ردی از او در این دوره دیده نمی‌شود. پس تا این‌جا، این نویسنده عملاً یک جست‌وجوگر و محقق است که به دنبال انسان ایده‌آل است. او به دنبال تعریفی از انسان ایده‌آل است و انگار این حرکت‌های بیرونی، روی او تأثیری نمی‌گذارد و اگر تأثیر هم می‌گذارد، ما نشانه‌ای نداریم.»^۵

و با رسیدن صمد به سنین بالاتر و دوره بلوغ فکری، انتخاب ایدئولوژی چپ توسط او، چنین توجیه می‌شود که صمد به عنوان یک انسان، «معمولی» به هر حال تابع روح و فضای جامعه‌اش بوده و ما نباید با سلاح امروز به جنگ دیروز برویم و روشنفکران آن دوران حق داشتند که چنان ایدئولوژی‌ای داشته باشند.

«من می‌خواهم این را عرض کنم که صمد بهرنگی یک آدم معمولی است. نمی‌خواهم ارزش صمد را پایین بیاورم. البته، آدم معمولی بودن هم زیاد آسان نیست.»^۶

«خیلی از بحث‌هایی که امروز مطرح است، در دوره‌ای که صمد زندگی می‌کرد، مطرح نبود و یا به شکلی که امروز مطرح است، در آن دوره مطرح نبود. صمد بهرنگی، وجدان بیدار یک فرهنگ تبعیدی بود و آن فرهنگ تبعیدی، همان فرهنگ مردم ستم دیده، اعم از ترک و فارس و بلوچ و یعنی همه مردم ایران بود. این بیان پذیرفته‌تر است تا این که بخواهیم بگوییم او چپ بود یا راست بود. واقعاً در آن دوره، مسئله چپ و راست، به شکلی که در دوره ما مطرح است، مطرح نبود.»^۷

«من فکر می‌کنم آقای حافظی لب مطلب را گفتند: یعنی مهم‌ترین ویژگی صمد این است که انسان بود، انسان ماند و انسان را دوست داشت. در واقع، صمد قبل از این که مبارز سیاسی و نویسنده باشد، انسان بود.»^۸
«جنبش سیاسی ما آن قدر خام بود که حالا که فاصله می‌گیریم، می‌گوییم واقعاً این‌ها عقل‌شان نمی‌رسید؟ ببینید، مسئله بی‌عقلی روشنفکران نیست، بلکه موضوع عقل زمانه است. ما با خرد امروزی، آن‌ها را نادان فرض کرده‌ایم. موضوع ما موضعی عقل‌گرایانه، غیرتاریخی و مجرد است. گویا ما نایغه به دنیا آمده‌ایم و می‌فهمیم و آن‌ها اشکالاتی داشته‌اند و نمی‌فهمیدند. آن ضعف‌ها، اصلاً اشکال زمانه است؛ اشکالی که استبداد تحمیل کرده.»^۹



به این ترتیب، به طرزی سیستماتیک، زندگی‌نامه بهرنگی بازخوانی می‌شود تا چهره‌ای دیگر از او در ذهن خواننده نقش بندد. مسئله این نیست که چرا این زندگی‌نامه بازخوانی می‌شود و یا این کار درست است یا نادرست، ما حق داریم گذشته را بازخوانی و مجدداً تفسیر کنیم و این بازخوانی و تفسیر نمی‌تواند تحت تأثیر دیدگاه‌های امروز ما، شامل برخی گزینش‌ها و حذف و اضافه‌ها، با اهداف و مقاصد کنونی نباشد. مسئله این است که چرا نام این مطلب، چیزی شبیه این نبوده، بازخوانی زندگی‌نامه صمد، «بلکه این بوده» لطفاً صمد را به ادبیات کودکان پس بدهید و هدف کتاب ماه این است که بگوید: «صمد نویسنده کودک و نوجوان است» یا «صمد مال ادبیات کودکان است». این ادامه همان کشاکشی است که چهره صمد گرفتار آن است. سؤال این است که اصلاً چرا ادبیات کودکان به مالکیت صمد علاقه‌مند است؟ و بازخوانی زندگی‌نامه صمد یا احیای چهره صمد، چگونه او را مال ادبیات کودکان خواهد کرد؟

به نظر من، این مسئله در یکی از ضعف‌های بزرگ نقد ادبی‌مان، نقد نویسنده محور، ریشه دارد. من از خودم می‌پرسم، اکنون که از صمد بهرنگی چیزی جز آثار او باقی نمانده، چرا باید توجه خود را به چیزی جز همان آثار

صمد به عنوان یک انسان، «معمولی»، به هر حال تابع روح و فضای جامعه‌اش بوده و ما نباید با سلاح امروز به جنگ دیروز برویم

سؤال این است که اصلاً چرا ادبیات کودکان به مالکیت صمد علاقه‌مند است؟ و باز خوانی زندگی صمد یا احیای چهره صمد، چگونه او را مال ادبیات کودکان خواهد کرد؟

ادبیات کودکان ایران، نگاه چند بعدی را می‌پسندد. صمد نیز چند بعدی بود. دیدن او به عنوان انسانی دوقطبی، فروکاستن اوست

معطوف کنیم؟ می‌دانیم که در نقد نویسنده محور، معنای اثر، به اعتبار نویسنده آن است. اثر خطی نامرئی است که بین نویسنده و خواننده کشیده شده؛ نویسنده معانی خاصی را در اثر کاشته که وظیفه خواننده، آن است که آن‌ها را بکاود و او به اندازه «ظرفیت» خود، از درک آن معنا برخوردار خواهد شد. در این نوع نگرش، ما ضمن خواندن، همواره از خود می‌پرسیم «نویسنده در این جا چه می‌خواسته بگوید؟»، «منظور او از این جمله چیست؟» متن وسیله‌ای است برای رسیدن به چیزی پیش از آن: افکار نویسنده، یا تجربیات او به عنوان جزئی از جامعه در زمان مشخصی که در آن زیسته. درک یک متن، یعنی توانایی توضیح دادن آن برحسب افکار نویسنده، روحیات و پیش زمینه اجتماعی او^{۱۱} سایه نویسنده همواره بر اثرش افکنده شده و از این جهت است که زندگی‌نامه او اهمیت می‌یابد.

به نظر من، تلاش امروزی برخی دست‌اندرکاران ادبیات کودکان، برای شست و شوی صمد از چهره‌ای که طی سال‌های گذشته یافته و دادن چهره‌ای دیگر به او، از این نوع نگرش به ادبیات نشأت می‌گیرد. در گفت‌وگوی یاد شده، نام و آثار صمد همواره با هم ذکر می‌شود. می‌شنویم که قصه‌های صمد را بچه‌ها دوباره می‌خوانند و بارها تجدید چاپ می‌شود و می‌گوییم که صمد دوباره زنده شده است. اما آیا این صمد است که زنده شده یا آثار او، توسط خوانندگانی امروزی؛ حتی خود شرکت‌کنندگان، ضمن صحبت، خوانشی امروزی از برخی آثار صمد ارائه می‌دهند: «ببینید، بحث‌هایی که صمد دارد، بحث‌هایی کاملاً زمینی، دم دست و روزمره است. در «اولدوز و کلاغ‌ها» اولدوز تحت فشار گرسنگی نیست. او یک بچه بورژواست؛ خوب لباس می‌پوشد و پدرش کارمند است. این بچه تحت ظلم انسانی قرار گرفته است، کتک می‌خورد و از این بچه محبت سلب شده است. انگار که پدر و مادرش منشور یونیسف را نقض می‌کنند. حالا، آیا پدر اولدوز، به دلیل این که کارمند است، بد است؟ به دلیل این که بورژواست، بد است؟ نه، به دلیل این که حق بچه‌اش را نمی‌دهد، بد است.»^{۱۲}

اگر معتقد باشیم که این صمد است که زنده شده، باید صمد بهتری باشد. پس باید چهره او را عوض کرد. در این جا نیز می‌توان پرسید، خود همین تلاش به منظور ساختن چهره جدیدی برای صمد، بهترین گواه این نیست که گذشته، همواره توسط امروز خوانده می‌شود؟ امروز ما زندگی صمد را نیز به عنوان یک متن، جور دیگری می‌خوانیم، یا می‌خواهیم این‌طور بخوانیم؛ زیرا هدف‌های جدیدی داریم. ما امروز می‌خواهیم صمدی داشته باشیم که با اهداف ادبیات کودکان امروز ایران سازگار باشد. یکی از شرکت‌کنندگان می‌گوید: «به نظر من، وظیفه امروز ما این است که از تجربیات جامعه خودمان استفاده کنیم؛ تجربه‌ای که جامعه ما درباره یک نویسنده، یک ادیب، یک مصلح یا مبارز اجتماعی داشته است. ما باید این کار را بکنیم تا هم جامعه نویسندگان بخوانند و هم کودک و نوجوانان تکلیف‌شان را بدانند و هم خانواده‌ها و جامعه. کتاب ماه باید بالاخره این بحث را مطرح می‌کند. طرف نماز شب هم می‌خواند، اولدوز و کلاغ‌ها را هم به بچه‌اش می‌دهد که بخواند. ما تا چه زمان می‌خواهیم این حالت‌های تعلیقی را نگه داریم؟» من از این سخنان، این چنین برداشت می‌کنم که کتاب ماه می‌خواهد با ساختن چهره‌ای بهتر از صمد، چهره‌ای که با معیارهای امروزی سازگار است، به آثار صمد اعتبار بیشتری ببخشد، فروش مجدد آثار

صمد را توجیه و آن را تقویت کند. بگوید که خوانندگان امروزی چیزهای بدی نمی‌خوانند؛ زیرا نویسنده آن‌ها بد نبوده. تا همه بدانند که این آثار خوبی که امروز این همه طرفدار دارد، توسط نویسنده‌ای بد نوشته نشده و دست‌اندرکاران ادبیات کودکان، نباید به صمد یا بدبینی بنگرند تا آوازه صمد و آثار او بلندتر شود. هدف این است که ادبیات کودکان، صاحب یک نویسنده بزرگ شود؛ نویسنده‌ای که زندگی‌اش در کنار آثارش الگوست.

اما باید پرسید که مگر جامعه امروز (جامعه خوانندگان و نه جامعه ادبیات کودکان)، تکلیف خود را با خریدن دوباره آثار صمد، روشن نکرده بود؟ و آیا خانواده‌ها قبل از اقدام کتاب ماه، قصه‌های صمد را به اعتبار صمد می‌خریدند؟ و چند درصد آن‌ها از حرف‌هایی که پشت صمد بود، آگاهی داشتند؟ و جالب این‌جاست که خود شرکت‌کنندگان نیز به این موضوع اشاره می‌کنند: «الان نمی‌شود گفت که پدرها و مادرهایی که بالای ۳۵-۴۰ سال سن دارند، کتاب اولدوز و کلاغ‌های صمد را برای بچه‌هایشان می‌خرند؛ چون صمد را دوست دارند. آن‌هایی که کم سن و سال‌تر هستند، چنین حس‌هایی نسبت به صمد ندارند.»^{۱۳}

و اما ما می‌توانیم در این چهره جدیدی که از صمد ساخته می‌شود، معیارهای غالب امروز جامعه ادبیات کودکان، هم در مورد نویسندگان و هم آثارشان را بشناسیم: اول این که ادبیات غالب کودکان امروز ایران، گفتمان غیرسیاسی را می‌پسندد: «جامعه امروز جامعه‌ای است که خوشبختانه از سیاست فاصله می‌گیرد.» (که البته باید پرسید کدام سیاست؟) صمد نیز انسان‌گرا بود (هرچند تعریفی از این انسان‌گرایی داده نمی‌شود) و ذاتاً نه چپ بود و نه راست.

دوم، ادبیات کودکان ایران، نگاه چند بعدی را می‌پسندد. صمد نیز چند بعدی بود. دیدن او به عنوان انسانی دوقطبی، فروکاستن اوست: «خلاف آنان که ذهن صمد را دو قطبی می‌بینند، من فکر می‌کنم که ذهن صمد، اصلاً

سوم این که ادبیات کودکان امروز، شیوه‌های گفت‌وگویی را هم برای آثار و هم برای نویسندگانی می‌پسندد. صمد نیز اهل گفت‌وگو بود. «آدم خشک مغزی [نبود]...» «حُرکتی که صمد دارد، به نظر من حرکت سازنده‌ای است: یعنی گفت‌وگو کردن.»^{۱۴}

چهارم این که ادبیات کودکان امروز، شیوه‌های علمی و خردورزی را می‌پسندد. صمد نیز آدمی نبود که کورکورانه چیزی را بپذیرد یا از روی شور احساسی، به کاری دست بزند. مثلاً بخواهد به تبلیغ یک ایدئولوژی خاص بپردازد، بلکه «او (صمد) بدون این که وارد مباحث نظری، اعم از کلامی و مشربی و مکتبی شود، علم، نگرش علمی و آن چه را که علمی و در عمل سودمند است، معتبر [می‌دانست].»^{۱۵}

و به این معیارها می‌توان باز هم افزود.

شرکت‌کنندگان در بحث، به بازسازی اندیشه صمد در دوران خودش، با معیارهای امروزی ادامه می‌دهند و هر از چندی از یکدیگر می‌پرسند که اصلاً این بحث‌های سیاسی و اجتماعی چه سودی دارد و پاسخ می‌دهند که در کشورهای جهان سوم، همواره وجه سیاسی بر وجه ادبی آوار می‌شود.

اما به نظر من، برای این که بحث‌ها در مورد میراث صمد به‌رنگی شکل سالم‌تری به خود بگیرد، بهترین کار این است که رویکرد نویسنده محور را رها کنیم و بپذیریم که صمد مرده است. این البته، به معنای کم شدن یا نادیده گرفتن ارزش انسانی صمد و کارهای بزرگ او نیست و حتی به معنای این نیست که اندیشه‌ها و عواطف او و آن چه او را واداشته این‌گونه بنویسد، امروز برای ما اهمیتی ندارند، بلکه به معنای آن است که ما به عنوان خواننده، نمی‌توانیم به خاطر او یا به جای او بخوانیم. ممکن است شناخت نویسنده، ما را به خواندن اثری بکشاند، اما ما تنها می‌توانیم درک خودمان را از معنای آن داشته باشیم و با ایدئولوژی و پیش زمینه فکری خودمان به سراغ متون و تفسیر آن‌ها برویم. در این رویکرد، دو فرض دیرینه، رد و کنار گذاشته می‌شود: ۱- این که معنای متن در درون آن است که توسط نویسنده در آن کار گذاشته شده و وظیفه خواننده / منتقد / تحلیل‌گر / شنونده آن است که آن را بیابد تا بتواند فهمی از متن داشته باشد. ۲- این که متن، محصولی خودبسنده است که معنی آن مستقل از بافتی است که در آن قرار دارد. به عبارت دیگر، در این رویکرد، ما به جای آن که جست‌وجو کنیم که «متن چه معنایی می‌دهد»، می‌خواهیم بدانیم «متن چگونه معنا می‌دهد؟» رویکردی که درصدد است بداند «متن چه معنا می‌دهد»، در طول تاریخ نقد ادبی، به انواع گوناگون رویکردهای فرمالیستی و عینی‌گرایانه منجر شده است که در آن‌ها شخصیت، عقیده، پیش زمینه فکری و زندگانی و جانب‌داری‌های خواننده، نه تنها اهمیتی نداشته، بلکه عملاً مانعی برای فهم درست متن به حساب می‌آمده است.

در رویکردی که منتقد در صدد است بداند متن چگونه معنا می‌دهد، فرض این است که معنا چیزی نیست که نویسنده در متن کار گذاشته باشد، بلکه معنا توسط خود خواننده / منتقد ساخته می‌شود. این به این معنا نیست که نویسنده هیچ ربطی به متن ندارد، بلکه به این معناست که ما تنها در نظام زبانی خودمان که تحت شرایط اجتماعی زمان خودمان شکل گرفته، می‌توانیم متنی را بخوانیم و معنایی برای آن بسازیم. به عبارت دیگر، حاصل درگیری ما با متن، معنایی که در می‌یابیم، در زبان خودماست که آن نیز به نوبه خود توسط نیروهای فرهنگی، اجتماعی و ایدئولوژیکی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، تعیین می‌شود. هر بار که خواننده متنی را می‌خواند، آن را از نو می‌آفریند.^{۱۶} شرکت‌کنندگان بحث «صمد را به ادبیات کودکان پس بدهید» نیز با گفت‌وگوی خود، همین را ثابت کرده‌اند. آن‌ها ثابت کرده‌اند که خوانش‌های امروزی، با خوانش‌های دیروزی متفاوت است. ما می‌توانیم آثار و حتی خود صمد را به عنوان یک متن، به گونه‌ای دیگر بخوانیم.

به دلیل آن که اسطوره صمد و آثار او، در برهه‌ای از تاریخ نقش اجتماعی

و سیاسی مهمی در جامعه ما ایفا کردند، همواره بیش از هر چیز، با نگاه جامعه‌شناسانه، آن هم با رویکردی به مسائل مربوط به بزرگسالان، به این آثار نگریسته شده است. اکنون، گستردگی موضوعات مورد علاقه ادبیات کودکان، ورود نظریه‌های گوناگون و تحقیقات وسیع در بعد مسائل نظری، به ما امکان می‌دهد که از منظر ادبیات کودکان به تنهایی، همه آن چه را که در مورد صمد به‌رنگی و آثار او مبهم مانده، مورد بررسی قرار دهیم. این بررسی‌ها عمدتاً می‌تواند در دو مسیر صورت گیرد:

اول، بررسی‌هایی که با نگاهی تاریخی انجام می‌شود و بیشتر به جایگاه آثار صمد در ادبیات کودکان ایران، نوآوری‌های صمد به‌رنگی در این حیطه، نقش ایدئولوژیکی که صمد و آثار او زمانی در تاریخ یافتند و... می‌پردازد. به عنوان مثال، در حیطه آثار، می‌توان انعکاس ایدئولوژی زمانه یا تناقض‌ها یا لحظات خروج از این ایدئولوژی را بررسی کرد، و یا در ابعاد وسیع‌تر، تحقیق کرد که چگونه ادبیات کودکان، زمانی به امکانی جدید برای مبارزه تبدیل شد و...؟ اگرچه در این زمینه‌ها بررسی‌هایی صورت گرفته، بدون شک هنوز کافی نیست و ناگفته‌ها در این زمینه بسیار است.

دوم، بررسی‌هایی که از فضای تاریخی زمان پیدایش اثر فاصله می‌گیرد و اثر را در زمان حال بررسی می‌کند. به عنوان مثال، می‌توان بر واکنش کودکان امروزی به آثار صمد، پژوهش‌هایی انجام داد. می‌توان زبان داستان‌ها را مورد بررسی قرار داد و مثلاً تحقیق کرد که این زبان چه ابهاماتی دارد که این چنین ظرفیت انتقال از دوره‌ای به دوره دیگر را یافته است؟ شاید بررسی‌هایی درباره جایگاه راوی و خواننده در این آثار، ما را به راز موفقیت آن‌ها برساند.

شرکت‌کنندگان در بحث «لطفاً صمد را به ادبیات کودکان پس بدهید» نیز به برخی از این امکانات و امکانات دیگری برای تحقیق درباره میراث صمد به‌رنگی، به درستی اشاره کرده‌اند. بدون شک، نه تنها آثار ادبی به‌رنگی، بلکه مقالات او نیز هنوز نیازمند مطالعات گسترده‌ای است. به نظر من، آن چه ما باید به آن افتخار کنیم، ظرفیت‌های شگفت‌انگیز آثار به‌رنگی و زبان پرابهام اوست. باشد که این ظرفیت‌ها آشکار شود.

پانویس‌ها:

۱. «ما می‌گوییم صمد نویسنده کودک و نوجوان است، شما چه می‌فرمایید؟»، کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۷۲، سال ششم، شماره دوازدهم، ۳۰ مهر ۱۳۸۲، ص ۱۰۳
۲. «لطفاً صمد به‌رنگی را به ادبیات کودکان پس بدهید»، «میزگردی با حضور علیرضا حافظی، شهرام اقبال‌زاده و حسین بکایی». همان، ص ۱۰۶
۳. همان.
۴. همان.
۵. همان، ص ۱۰۷
۶. همان، ص ۱۱۱
۷. همان، ص ۱۱۲-۱۱۳
۸. همان، ص ۱۱۳
۹. همان، ص ۱۱۸

10. Belsey, Catherine, *Critical Practice*. 2nd edition. London: Routledge, 2002: 12

۱۱. همان، ص ۱۱۴
۱۲. همان، ص ۱۲۶
۱۳. همان، ص ۱۱۱
۱۴. همان، ص ۱۱۰
۱۵. همان، ص ۱۲۰
۱۶. همان، ص ۱۱۲

17. Brich, David. *Language, Literature, and Critical Practice* London: Routledge 1989: 21-22